

حقوق



ادین داری حق یا تکلیف

نگارش و تدوین:

حجة الاسلام والمسلمین محمدرضا مصطفی پور

آیه الله جوادی آملی

تذکر:

در مباحث گذشته در ارتباط با «حق و تکلیف» به مباحثی چون بازگشت همه تکالیف دینی به حق، دین بهترین عامل برای تأمین حقوق بشر، منابع حقوق و تکلیف و این که خدای سبحان مبدأ فاعلی حقوق انسان و ابلاغ کننده آن است و همچنین مبانی حق و تکلیف، اشاره شده است که همه آن‌ها مربوط به ماهیت و محتویات دین و حق و تکلیف بوده است. در

این شماره از این مطلب بحث می‌شود که آیا قبول اصل دین برای انسان حق است یا تکلیفی بر اوست، آیا انسان در پذیرش اصل دین آزاد است یا مکلف، و به طور خلاصه آیا دین داری حق است یا تکلیف، که جواب آن در پی می‌آید.

یکی از مباحث دین و حقوق انسان این است که نسبت دین - انسان نسبتی تکلیفی است یا حقوقی، یعنی آیا انسان مکلف است دین را بپذیرد یا حق دارد. آیا او در پذیرش

دین و ... هم قبول آن مختار است؟
برخی ممکن است با استناد به آیه «لا اکراه فی الدین»^(۱) و مانند آن بپندارند که پذیرش دین حق انسان است نه تکلیف او و در تعریف حق نیز بگویند. بیزی است که انسان در پذیرش یا رد آن مختار است. وقتی خداوند می‌فرماید: در پذیرش دین ادراهی نیست، معلوم می‌شود که قبول این حق است، نه تکلیف و هر ذی شعور در اعمال حق خود آزاد و مختار است، نه مقید و مکلف.

در جواب این اشکال گفته می‌شود: حکم بر دو قسم است: تکوینی و تشریحی. در قرآن کریم جریان تکوین بشر که ساختار خلقت او را عهده‌دار است آزاد معرفی شده است. از این دیدگاه انسان موجودی است آزاد، حتی بین توحید و الحاد، چه رسد به طاعت و عصیان. خلقت انسان و قوانین تکوینی حاکم بر او به گونه‌ای است که وی می‌تواند ملحد باشد یا موحد. عمل کردن بر خلاف این آزادی تکوینی، نه مذموم، بلکه محال است، زیرا اگر انسان چیزی را تکویناً نخواهد هرگز نمی‌شود به او تحمیل کرد، یعنی جبر محال است، نه قبیح، ممنوع است نه ممنوع و مستحیل است، نه حرام و... البته بشر در اینکه آزاد آفریده شده، مجبور است، یعنی وی مجبور است آزاد باشد و اصل حریت و آزادی که در هویت انسانی‌اش نهادینه شده به هیچ وجه قابل زوال نیست، نه از جانب خود او و نه از ناحیه دیگری. بنابراین، اکراه در امور تکوینی معنا ندارد.

■ مورد و مصدر فعل بودن انسان
جبر و اختیار، آزادی و تحمیل، اراده و اکراه و مانند آن، درباره مصدر فعل بودن انسان است، نه مورد فعل قرار گرفتن آن، توضیح مطلب اینکه اگر کسی را با الجا و قهر از جایی بیرون کردند، یا به جایی بردند وی در آن حال «مورد فعل» است، نه «مصدر فعل»، در این وضعیت او به هیچ وجه فاعل فعل نیست تا بحث شود فاعل بالجبر است یا فاعل بالاختیار، چون او بر اساس خلقت و آفرینش تکوینی، آزادی تکوینی دارد و آنچه را بخواهد می‌پذیرد و امکان تحمیل امری

بسر خلاف تمایلات و خواسته‌های او وجود ندارد.

به بیان دیگر آنجا که انسان «مورد فعل» است، خارج از موضوع بوده و دامنه بحث این بخش را شامل نمی‌شود، ولی آنجا که انسان «مصدر فعل» است، یعنی برای انجام کاری نخست قدری تأمل می‌کند، سپس اراده و تصمیم می‌گیرد، آنگاه آن را انجام می‌دهد، در این کار آزاد است، یعنی با این مبادی می‌تواند هر کاری را خواست انجام دهد یا آن را ترک کند، به همین جهت خداوند می‌فرماید: «و قل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليکفر»^(۲) بگو حق از پروردگار شماست. کسی خواست ایمان می‌آورد و کسی خواست راه کفر را در پیش می‌گیرد؛ «أنا هدیناه السبيل أما شاکراً و أما کفوراً»^(۳) ما راه را به او نشان دادیم و او یا شاکر است و سپاسگزار و یا راه کافران را در پیش می‌گیرد» و در چنین موردی است که می‌فرماید: «لا اکراه فی الدین» یعنی دین اکراه‌پذیر نیست، نه اینکه انسان را اکراه نکنید، زیرا وی تکویناً آزاد آفریده شده و موجود آزاد خلق شده را نمی‌توان مجبور کرد.

قلب بشر که محور اندیشه و انگیزه اوست دست هیچ کس نیست تا بتواند او را به امری تکلیف یا چیزی را بر او تحمیل نماید. عقیده هر کسی به دست خود اوست، صاحب عقیده است که می‌تواند معتقد به چیزی شود، یا از اعتقاد امری نکول کند؛ به سخن دیگر، جمله «لا اکراه فی الدین»، هم ناظر به انسان و هم ناظر به دین است، یعنی نه انسان اکراه‌پذیر است چون تکویناً آزاد آفریده شد و نه دین، چون از سنخ اعتقاد است و اعتقاد عقد و پیوند قلبی است و امر قلبی نه به دست خود فرد است و نه به دست دیگری، به دست دیگری نیست، چون در قلمرو نفوذ او نیست. در دست خود فرد هم نیست، زیرا عقیده از سنخ علم و تصدیق است و تصدیق علم از راه مبادی آن حاصل می‌شود. هرگاه مبادی علم و تصدیق تحصیل شد، نتیجه آن به بار می‌آید و اگر آن مبادی و مقدمات لازم حاصل نشود، نتیجه نیز ظاهر نخواهد شد. زمانی که مبادی حاصل شد نه خود فرد می‌تواند مانع

پیدایش نتیجه و ظهور و بروز آن شود و نه دیگری و اگر مقدمات و مبادی حاصل نشود نه خود فرد قادر به ایجاد نتیجه و تصدیق است و نه دیگری. بنابراین، دین نیز چون از امور اعتقادی است اکراه‌پذیر نیست.

البته بعد از پیدایش مبادی علمی که زمینه حصول عقد بین موضوع و محمول است، عقد و گره دیگری لازم است که عصاره قضا و عقود علمی با جان انسان عالم، گره بخورد تا عقیده حاصل شود، از آن عقد و پیوند قلبی، به ایمان تعبیر می‌کنند و چون عقد دوم، یعنی عقیده که ایمان نام دارد غیر از عقد اول است که بین موضوع و محمول قضیه برقرار می‌شود، از این رو انفکاک ایمان از علم ممکن، بلکه واقع شدنی است، یعنی ممکن است کسی مطلبی را از لحاظ علمی کاملاً فهمیده باشد و رابطه بین موضوع و محمول را دریافت کرده باشد، ولی به آن مؤمن نباشد و عصاره آن را با قلب خود گره نزده باشد و معتقد نگردد.

■ حق تکوینی و تشریحی انسان

تاکنون روشن شد که بشر در نظام تکوین آزاد است و اکراه‌پذیری در شخصیت وجودی‌اش راه ندارد. حال آیا در نظام تشریح هم این گونه است؟ قوانین تکوین فقط از بود و نبود بحث می‌کند. بحث از حق یا عدم حق، در قلمرو تشریح است اگر بگوییم بحث از بود و نبود، حق را مشخص می‌سازد، یعنی انسان حق دارد دین را بپذیرد یا از قبول آن سرباز زند، پس پذیرش دین و موحد شدن و نیز عدم پذیرش و نکول دین و در نتیجه ملحد شدن، حق انسان است.

نتیجه و ثمره بحث این است که هر دو طرف قضیه، یعنی دین‌داری و بی‌دینی نسبت به انسان یکسان است، در حالی که حقیقت امر این چنین نیست و جمله «لا اکراه فی الدین»، یک حقیقت تکوینی را بازگو می‌کند، نه حق بودن هر دو طرف اثبات و نفی آن را. درست است که انسان تکویناً آزاد و مختار خلق شده، اما نه انسان موجودی است که دو جنبه توحید و الحاد برایش یکسان باشد و نه این دو طریق توحید و الحاد به یکجا ختم می‌شوند.

انسان موجود لا بشرط نیست که همه امور متناقض با ساختار فطرت و طبیعت او تأثیر همسان داشته باشند. همان گونه که هر غذایی اعم از سم و عسل با دستگاه گوارش انسان یکسان اثر نمی‌گذارد، هر عقیده‌ای نیز اعم از توحید و الحاد برای فطرت او مساوی نیست، انسان در خوردن سم و عسل آزاد است و می‌تواند هر کدام را به اراده و اختیار خود بخورد، اما آثاری که از خوردن این دو غذای مصفا و مسموم ظاهر می‌شود یکسان نخواهد بود. درباره عقیده هم انسان با اراده و اختیار خویش می‌تواند هر عقیده‌ای را انتخاب و اختیار کند، اما هر عقیده‌ای با فطرت او سازگار نیست.

برخی از عقاید برای روح و جان آدمی در حکم سم کشنده است. آیا صرف اینکه انسان می‌تواند چنین چیزی را اثبات یا نفی کند می‌توان حق او دانست؟ آیا چیزی که نتیجه‌اش هلاکت روحی انسان است می‌تواند حق انسان باشد یا آن که حق انسان تنها چیزی است که حیات طیبه‌اش را تأمین کند؟ ظاهر «لا اکراه فی الدین» بیانگر «حق تشریحی» او نیست تا کسی بگوید قرآن هم بشر را صاحب حق معرفی کرده است، بلکه مضمون آن بیان حقیقت تکوینی است، یعنی ساختار انسان به گونه‌ای است که هم می‌تواند موحد باشد و هم قادر است به الحاد رو آورد. در این باره، محور بحث «توانستن» انسان است، نه حق شرعی داشتن. به بیان دیگر انسان حق حیات فطری و روحی دارد. آنچه حق اوست حیات معنوی در مقابل مرگ معنوی است، پس مرگ معنوی و فطری، حق او نیست، اما برای انسان این امکان وجود دارد که یکی از این دو را برگزیند.

این قدرت و توانایی در او وجود دارد که حق خویش را استیفا یا اسقاط کند و کمال انسان در همین است که تکویناً موجودی مختار باشد و امکان اختیار و انتخاب هر یک از دو طرف را داشته باشد، ولی در حقیقت تشریحی، در یکی از این دو طریق بوده و او مکلف به گزینش آن است. اینجاست که انسان خود را نشان می‌دهد و ساخت وجودی خود را به نمایش گذاشت و قادر با اثبات مقام خلیفه الهی خواهد بود.

به هر حال، آزادی تکوینی بشر صحیح است، ولی آزادی تشریحی سر از اباحه گری در می آورد. این مخالف منطلق دین است. اگر بر اساس آیه «لا اکراه فی الدین» منطلق دین چنین اجازه ای می دهد، پس آیات دیگر قرآن که سخن از عذاب و مجازات دارند چگونه تفسیر خواهند شد؟ با چنین تصویری از حق، بخش عظیمی از آیات مربوط به قیامت باید عبث و بیهوده باشد.

بنابراین، امکان انتخاب به معنای حق بودن هر انتخاب و تساوی هر منتخب نزد خداوند نیست. امکان انتخاب یک قانون، تکوینی است و این تفکر جاهلی بود که امکان تکوینی را مطابق حق بودن نتیجه انتخاب می دانست. محققان از اهل شرک سخنشان این بود که: «لو شاء الله ما أشركنا»^(۴) اگر خدا می خواست ما مشرک نمی شدیم» یعنی آن چیزی باطل است که اتفاق نیفتد، آنچه اتفاق می افتد حق است. اگر اعتقاد الحادی و عقیده به شرک، حق نبود خداوند از آن جلوگیری می کرد، چون قادر بود از تحقق آن منع کند. غافل از این که فرق است میان آزادی تکوینی و حقانیت تشریحی، خداوند برای بشر تکویناً، امکان انتخاب قرار داده، اما فقط یک راه را تشریحاً «حق» می داند، آنچه برخی تصور و توهم کرده اند مخصوص نظام فرشتگان یا هندسه حیوانات است. در آن نظام هرچه اتفاق می افتد حق است، ولی در نظام انسانی چون تکویناً امکان انتخاب حق و باطل وجود دارد، الزاماً هر آنچه اتفاق می افتد حق نیست.

حق به معنای آزاد بودن تشریحی و یکسان بودن نتیجه انتخاب، در قاموس دین راه ندارد، چنان که هیچ اهل اندیشه ای آن را نمی پذیرد. قبول و پذیرش دین «باید» است و از این حیث در زمره تکالیف قرار می گیرد؛ اما تکالیفی که بازگشت آن به حق است. انسان حق تکامل و تعالی دارد و طریق استیفاء این حق در قبول دین و تعالیم آسمانی آن نهفته است، پس دین داری حق مسلم انسانی است، او می تواند از این حق مسلم خود چشم پوشی کند و یا آن را استیفاء نماید؛ یعنی می تواند دین دار باشد یا بی دین؛ اما بی دینی حق نیست، به همین

جهت ثمره این دو اعتقاد و عملکرد یکسان نیست. نظیر اینکه زنده بودن حق مسلم انسان است، او می تواند این حق را استیفاء کند و زنده بماند و می تواند از آن صرف نظر کند و دست به خودکشی بزند؛ لیکن انتظار حق نیست و ثمره این دو انتخاب حسن و قبیح نیز متفاوت است.

بنابراین، حق بشر، دین داری، اوست، نه اینکه پذیرش، عدم پذیرش دین، هر دو حق باشد. این سخن نوعی مغالطه یا تلقی ناصوابی است که برخی بر زبان جاری می کنند، زیرا انسان مدعی و طالب حق و خواهان کمال خویش است و می خواهد از طریق تحصیل آن آگاه گردد. انسان در قلمرو شریعت به کمال می رسد، چنان که گیاه و نبات و حیوان در دامن طبیعت رشد می کنند، پس تردیدی نیست که آزادی انسان به تکوین برمی گردد و تکلیف و تعهد و التزام وی به تشریح راجع است، از این رو قرآن حکیم از یک سو درباره آزادی انسان رهنمودی مانند «لا اکراه فی الدین» دارد و از سوی دیگر پی آمد تلخ و شیرین انتخاب هر یک از دو راه توحید و الحاد را به صورت شفاف ترسیم می کند.

پیامد سوء انتخاب را با آیاتی چون: «خذوه فقلوه» * ثم الجحیم صلوه؛^(۵) بگیرید پس او را در غل و زنجیر کشید، آنگاه میان آتشش اندازید»، بیان می کند و در آیه ای فرمود: «و ما واهم النار و بسس مثنوی الظالمین»^(۶) و جایگاه آن ها آتش است و بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران» و در آیه دیگری فرمود: «من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها، نوّف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لایبخسون، اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار»^(۷) کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، نتیجه اعمال آن ها را در همین دنیا به طور کامل به آن ها می دهیم و چیزی از آن کاسته نخواهد شد ولی آن ها در آخرت جز آتش سهمی نخواهند داشت.»

گاهی پیامد سوء انتخاب را از زبان کسانی که روش پیشوایان کفر را با سوء اختیار پیشه خود ساختند، بیان می کند و می فرماید: «قال ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن و الانس فی النار کلما دخلت امة لعنت اختها حتی اذا ادارکوا فیها

جمیعاً قالت اخریهم لاولیهم ربنا هؤلاء اضلونا فاتهم عذاباً ضعفاً من النار، قال لکلک ضعف ولكن لا تعلمون. و قالت اولیهم لآخریهم، فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون»^(۸) خدای سبحان به شرکان و ظالمان می فرماید: در صف گروه های مشابه خود از جن و انس در آتش وارد شوید، هر زمان که گروهی وارد می شوند، گروه دیگر را لعن و نفرین می کنند، تا همگی با ذلت در آن قرار می گیرند، در این هنگام گروه پیروان دربارہ پیشوایان خود می گویند: خداوند، اینها بودند که ما را کراه ساختند، پس کیفر آن ها را از آتش دوبرابر کن (کیفری برای گمراهیشان و کیفری به خاطر گمراه ساختن ما) می فرماید: برای هر کدام از شما دو برابر عذاب است ولی نمی دانید زیرا اگر پیروان در اطراف پیشوایان گمراه جمع نمی شدند و به دنبال آن ها حرکت نمی کردند، قدرتی برای اغوا و گمراه کردن مردم نداشتند. و پیشوایان آن ها به پیروان خود می گویند، شما امتیازی بر ما نداشتید، پس بچشید عذاب الهی را در برابر آن چه انجام می دادید. در واقع این عذاب آثار تکوینی اعمال و رفتار شما در دنیاست.

در برابر پیروان پیشوایان، قرآن از انسان هایی یاد می کند که با حسن اختیار خود، مسیر هدایت را طی کرده و برای تکامل و رشد خویش حق را جستجو می کنند، می فرماید: «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون، اولئک اصحاب الجنة خالدین فیها جزاء بما کانو یعملون»^(۹) کسانی که گفتند! پروردگار ما الله است، سپس استقامت کردند، نه ترس برای آنان است نه اندوهگین می شوند، آن ها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند. این پاداش اعمالی است که انجام می دادند و درباره پیامبر(ص) و همراهان مؤمن که با اموال و جان هایشان جهاد کردند، می فرماید: «اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها، ذلک الفوز العظیم»^(۱۰) خدای متعال برای آن ها باغ هایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند بود و این کامیابی و پیروزی بزرگی است و در جای دیگری فرمود:

«والذین آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا»^(۱۱) و کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند بزودی آنان را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کنیم که نه‌رها از زیر درختانشان جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند» با توجه به این آیات، دو طریق حق و باطل به سرانجام واحدی منتهی نخواهد شد، نتیجه یکی انحطاط و سقوط و پی آمد دیگری اعتلا و تکامل است سرانجام یکی شقاوت و بدبختی و دیگری سعادت و خوشبختی، یکی آتش و نار و دیگر نور و روشنائی است نه این که سرانجام هر نوع انتخابی یکی باشد و خوب و بد مساوی و برابر باشند «لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة؛ اهل جهنم و اهل بهشت یکسان نیستند». پس آزادی تکوینی انسان در انتخاب راه از میان راه‌های مختلف در حیات انسانی دلیل بر حق تشریحی آن نیست یعنی این حق تکویناً برای انسان محفوظ است که او در هر مسیری که خواست گام نهاده و ادامه حیات دهد، اما معنای حق و آزادی تکوین این نیست که بتوان از آن حق و آزادی تشریحی نتیجه گرفت چنان که انسان در انتخاب سم و غسل در تکوین آزاد است اما پس از انتخاب هر یک نتیجه آن یکی نخواهد بود، نتیجه سم درد و رنج و مرگ و نتیجه غسل لذت و شیرینی و درمان برخی دردهاست. بر اساس مطالب گذشته گفته شده باید توجه داشت که دچار مغالطه نشد و لذا برای جلوگیری از مغالطات احتمالی در مباحث علمی لازم است میان حق تکوینی و تشریحی تفکیک قائل شده و آن دو را به یک معنا اخذ نکرد.

۴۱. حق تدبیر

تا حال روشن شد که آدمی از جهت تکوین، در انتخاب دین و کفر آزاد است، گرچه به احاطه تشریح، این چنین نیست که نتایج یکسان داشته باشد. از این رو که دین داری نتیجه آن حیات جاوید بهشتی و سعادت حقیقی است و ترک آن جهنم ابدی و شقاوت است، حق همه انسان‌ها آن است که متدبیر باشند و به دین حقیقی روی

بیاورند، بلکه دین داری بعد از حق حیات از مهمترین حقوق انسانی است. زیرا زندگی بدون دین ورزی، حیات و زندگی جامد، ایستا و راکد است که هیچ پویایی و حرکتی به سمت تکامل در آن وجود ندارد. و در مقابل زندگی که در آن دین ورزی وجود داشته باشد به اساسی‌ترین و ضروری‌ترین وجه حیات دست یافته است شاید یکی از حکمت‌های وجوب جهاد در راه خدا، جهاد با نفس، استشهاده در راه اعتلای کلمه الله و مبارزه با دشمنان برای حفظ دین، برای دسترسی به همین حق باشد.

پذیرش دین حق در ذات انسان نهادینه شده و خدای متعال باطن بشر را به آن متمایل ساخته است، «فطرة الله التي فطر الناس علیها لا یتبدیل لخلق الله ذلك الدین القیم»^(۱۲) آدمی باید ملازم با فطرت الهی باشد، فطرتی که خدا انسان را بر آن آفرید، تغییری و دگرگونی برای آفرینش خدا نیست این دین پایدار است.

بنابراین هر انسانی حق مسلم خود می‌داند که به دین فطری متدین گردد و زمانی که ظلمت از نور، تاریکی از روشنی و رشد از غی متمایز شوند، هیچ انسان بالغ و عاقلی، ظلمت و تاریکی و غی را بر نور و روشنائی و رشد ترجیح نمی‌دهد. از این رو به دین حق مؤمن و به مکتب الهی متدین شده و در وادی ایمن و در محیط نورانی و روشن وارد می‌شود و به عبارت دیگر: انسان وقتی به رشد عقلی رسیده و عالم و آگاه گردد، اختیار دین الهی را حق مسلم خود می‌داند و آن را انتخاب می‌کند و به آن می‌گردد.

این که می‌گویند: انبیاء الهی با اقوام و ملل جهاد کردند تا آنان را به اکراه به سوی خدا دعوت کنند، تصور ناصوابی است.

زیرا انبیاء کارشان بیدارگری فکری و شکوفا کردن دقینه‌ها و گنجینه‌های عقل است، عسلاوه عصبییت غیر مستطقی و خش سونن‌طلبی، دربارہ استولیان دین و مسلمانان راستین مخالف صریح آیات قرآن و سیره پیامبر(ص) و معصومین(ع) است. زیرا اسلام تأکید دارد که مسلمانان در زندگی اجتماعی با کفار و اهل کتاب تا زمانی که دست به سلاح نبردند، به صورت

مسالمت‌آمیز زندگی کرده و تعامل سالم داشته باشند و بر اساس قسط و عدل با آنان رفتار نمایند. «ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرؤکم و تقسطوا الیهم ان الله یحبّ المقسطین»^(۱۳) خدای متعال شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در اثر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.» و در آیه‌ای دیگر از برخورد همراه با تعصب یا مخالفان نهی کرده و فرموده است: «ولاتجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا آمانا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون»^(۱۴) با اهل کتاب جز با روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و به آن‌ها بگویید ما به تمام آن چه که به سوی ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم.»

با این آیات روشن می‌شود که رشد عقلی و بلوغ فکری، معرفت به خالق هستی، علم به هدف زندگی و رسیدن به حیات طیبه و نورانی از مقدمات دین داری است که انبیاء الهی مبعوث شدند تا با تهیه مقدمات لازم برای احقاق و احیای حق انسانی، آدمیان را به دین حق توجه داده که آن‌ها پس از آگاهی دین حق را اتخاذ کنند و از این طریق وجود حقیقی خود را شکوفا سازند و سعادت جاوید و فلاح و رستگاری واقعی را برای خود تدارک ببینند.



پی‌نوشت‌ها:

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶
۲. سوره کافه، آیه ۲۹
۳. سوره انسان، آیه ۳
۴. سوره انعام، آیه ۱۲۸
۵. سوره حاکم، آیات ۲۵-۳۱
۶. سوره آل عمران، آیه ۱۵۶
۷. سوره هود، آیه ۱۵-۱۶
۸. سوره سوره، آیه ۳۸-۳۹
۹. سوره احقاف، آیه ۱۷-۱۴
۱۰. سوره توبه، آیه ۸۹
۱۱. سوره سفا، آیه ۱۲۲
۱۲. سوره روم، آیه ۳۰
۱۳. سوره مجتبه، آیه ۸
۱۴. سوره عنکبوت، آیه ۲۴